

قسمت‌های علم یعنی اتم را زن عهده‌دار شده است» و سپس خبر میدهد که پس از مرگ مادام کوری، که در چند ماه پیش رخ داد، اینک در اثر تلاش «دخترش» ایرنه در فرانسه و خانم پروفیسور «ماتیز» در آلمان شاخص تحقیقات ما راجع به ساختمان اتم باز یک قدم جلوتر رفت.»

در مقاله «بشر از نظر مادی» به دوره و نظامی در زندگی بشر اشاره میشود که در آن «وسائل تولید ضروریات زندگی عمومی بوده» و در ارتباط با آن «رابطه پدری و فرزندگی مابین افراد وجود نداشته» و «جامعه ماتریارکال بوده» یعنی «برای هر طفل نسب مادری وی مشخص بوده است.» و این وضع تا مراحل «آخر دوره نیم‌وحشیگری و شروع دوره تمدن»، که «زن و مرد هیچکدام مقهور مادی یکدیگر نیستند»، ادامه می‌یابد.

در «جامعه ماتریارکال» و «در دوره‌های وحشی و نیم‌وحشی اقتدار و اهمیت زن» بمراتب بیش از احترامات ظاهری «خانم‌های عروسک‌مآب دوره تمدن است» و دلیل آن نیز اینست که در اساطیر «عده زیادی ربه‌النوع‌ها و خدایان زن وجود دارند. اما در پایان دوران نیم‌وحشیگری و در اثر پیدایش و رشد افزارهای تولید نیاز به «قوای بدنی انسان» افزایش می‌یابد و این خود به پیدایش پدیده اسارت و بردگی و تملک خصوصی وسائل تولید قبیله از جانب گروهی کوچک، و همراه با آن پیدایش «خانواده پاتریارکال»، منجر میشود. همراه با این تحولات و «شروع دوره تمدن، زن آلت تولید بچه و حفظ اموال برای شوهر خود میشود» و باین ترتیب «قدرت زن سلب میشود و مقام زن متمدن بمراتب کمتر از مقام یک زن نیم‌وحشی میگردد.» در دوره چوپانی نیز «بتدریج حقوق اجتماعی زن از بین میرود و زن فقط وسیله تولید بچه و حفظ اموال خصوصی مرد در خانه است.» مونوگامی، و بی‌حقوقی مطلق زن و یا لافل فقدان مساوات حقوقی مرد و زن که نتیجه طبیعی آنست، شرایط مساعد ایجاد فحشاء را فراهم میسازد زیرا عدم استقلال اقتصادی و عدم دسترسی به ثروت مادی بخودی خود «عده‌ای از زنها را مجبور میکند که با عمومیت دادن کامل (بلاشرط) زنی خود فقط در مقابل پول اعاشه کنند.»

تا آنجا که میدانیم در تاریخ یونان، تنها پس از سولون است که «تضاد تقسیم کار بین زن و مرد و خانه و مزرعه پیدا میشود» و پس از این زمان است که زن را مانند برده میتوان خرید و فروخت که این وضع بردگی تا امروز هم ادامه دارد. «احترامات زن در ممالک "متمدن" فعلی ظاهری است. زن در متمدن‌ترین ممالک هم تمام حقوق اجتماعی مرد را ندارد و با فاشیسم رسماً زیر این احترامات ظاهری (هم‌زده میشود).

همانطور که در این مقاله و مقاله "زن و ماتریالیسم" اشاره و توضیح داده شده بی‌حقوقی زن و نظام پدرسالاری محصول شرایط نظام تولیدی جامعه است «و تا وقتی که در اوضاع تولید تغییرات کلی و ناگهانی ایجاد نگردد این وضعیت نیز دوام خواهد داشت». نویسنده مقاله "زن و ماتریالیسم" ضمن بیان این مطالب به سروصداها و دلسوزی‌های ایدئالیست‌ها در این زمینه اشاره میکند که در عین تصدیق وجود محرومیت زنان هیچ پیشنهاد مشخصی برای آزادی آنان مطرح نمیکنند و نمیتوانند هم مطرح کنند زیرا بر خلاف «مقام مقدس دروغینی» که اینها برای زنان قائل میشوند محرومیت و اسارت زن امری ملموس و عینی است و همین وضع خود در عقب‌ماندگی ذهنی او تأثیر اساسی دارد. تا وقتی که «زن حق مالکیت بر اموال خود» نیابد و «از حیث مادیات در قید مردان» باشد و در «وضع کنونی تولید» برجا باشد زن نه میتواند زندگی خود را اداره کند و نه رو به تکامل خواهد رفت و در نتیجه «آزادی نسوان» نیز سخنی بی‌محتوا خواهد بود.

«بنابر اصول ماتریالیسم فرقی مابین زن و مرد نیست. اگر زنها در بعضی قسمت‌ها ضعیف هستند در بعضی قسمت‌های دیگر در مقابل قوی‌تر از مردان هستند و همانطوریکه در یک جامعه به هر یک از افراد مرد کارهای مناسب داده میشود باید برای زنها نیز کارهای مناسبی تهیه و ایجاد کرد و بدین طریق زنها را از قید مردان آزاد ساخته و هستی زن را از گرو معاش درآورد.» «تا زن استقلال اقتصادی در جامعه پیدا نکند، یعنی جزء افراد تولیدکننده ضروریات زندگی نشود حکم عروسک

اجتماعی و بازیچهٔ مرد را خواهد داشت و عملاً دارای حقوق اجتماعی مساوی با مرد نخواهد بود.» آزادی زنان هنگامی امکان‌پذیر است که به زن بعنوان ماشین بچه‌سازی نگاه نکنند و کار او را منحصر به تربیت بچه ندانند. «زن (علی‌رغم فاشیسم، که وی را فقط به کلیسا رفتن، زائیدن و پختن محکوم کرده است) نباید فقط یک ماشین تولید بچه و خوراک باشد بلکه باید از محبس فکرکش مطبخ بیرون بیاید و جزء عوامل موثر پیشرفت اجتماع بشر شود. زن علاوه بر زن بودن باید انسان هم باشد.» در مسئله کار کردن فرقی میان زن و مرد نباید وجود داشته باشد. به زن‌ها باید کار اجتماعی واگذار شود و باید «در مقابل کاری که میکنند نان بگیرند» و «زن فقط وقتی این حقوق را پیدا میکند که چهار دیوار محیط کوچک و محقر خانوادگی را به میدان وسیع اجتماع مبدل سازد، یعنی برعکس، اجتماع وسیع بشر حکم خانواده برای افراد پیدا کند.»

مجله بالاخره در یکی از «احکام» که در پانویس شماره ۱۰-۱۲ ذکر کرده با ارتباط دادن مسئلهٔ زن با مسئله صلح و آزادی، زنان را به مبارزهٔ اجتماعی فرامیخواند و شعار میدهد: «مبارزه با فحشاء و فلاکت زنان و حفظ صلح و آزادی شعار عمومی زنان دوستدار بشر در دنیاست.»

مسائل ایران

با توجه به محیط و شرایط سیاسی و فکری، و بخصوص حکومتی ایران در زمان انتشار مجلهٔ دنیا، این مجله مطلقاً از کنار مسائل و مشکلات اجتماعی محیط و زمان خود میگذرد و در آنچه مشخصاً به ایران مربوط میشود بحث‌های خود را به مسائل "فرهنگی" محدود میکند. تنها مسئلهٔ اجتماعی که انعکاس آن در مجله دیده میشود اشارهٔ انتقادی بسیار مختصری به وضع زن در ایران است. و این اشاره عیناً چنین است:

«در جامعهٔ امروز ما زن در حکم مال و شیئی است. نویسنده تلویحاً تقصیر این وضع را به گردن مجموعهٔ شرایط جامعه میاندازد و اظهار عقیده میکند که «اگر ما بخواهیم زنها بیش از این ترقی کنند باید وسائلی

ایجاد کنیم که در کلیه رشته‌های اجتماعی این تکامل حاصل شود... و تا موقعی که این وضعیت دوام دارد تکامل بیشتری برای آنها نمیشود قائل شد.» اما همین مطلب کوتاه هم پس از یک مقدمه مفصل‌تر از ذی‌المقدمه در مورد ترقیات آتروز ایران آمده است باین ترتیب که نویسنده یادآور میشود که در مورد ایران «پس از جنگ بین‌المللی در تمام رشته‌های زندگانی این ملت قطعاً ترقیاتی دیده میشود.» و پس از اشاره به تبدیل خر و قاطر و شتر در رشته حمل و نقل به اتومبیل و تا حدی راه آهن، تقلیدچی‌های قدیم در زمینه هنر به سینما و تئاتر، مکتب‌خانه‌ها در امر آموزش به مدرسه و دارالعلمیات مینویسد زن‌ها که در گذشته اکثراً مکتب‌خانه هم نمیدیدند «و پس نه سالگی صیغه میشدند و از یک خانه شوهر به خانه دیگر میرفتند امروز از آن خانه‌ها به خیابان‌ها هجوم می‌آورند.»

اما بجز این مطلب، از مسائل ایران آنچه که مجله دنیا بطور مشخص و با دست نسبتاً بازتر به آن پرداخته مسئله فرهنگ بطور عام و برخی جنبه‌های هنر است. در این مورد مجله بطور عام فرهنگ حاکم بر ایران را با قاطعیتی تمام مورد حمله قرار میدهد و فرهنگ‌مداران نامدار این عصر را بطور کلی تخطئه میکند. نکته‌ای که بیش از همه در این زمینه بپشم میخورد ریشخند روحیه محافظه‌کار حاکم بر فرهنگیان این عصر است که همچنان در فرهنگ چندین قرن پیش کشور غوطه میخورد. یکی از تظاهرات این روحیه این بود که «دانشمندان» این زمان آخرین دست‌آوردهای علمی قرن بیستم را با اندیشه‌های کهن قرون گذشته تطبیق میدادند و با آوردن بیتی از ابیات عرفای قدیم ایران مدعی میشدند که فی‌المثل فلان عارف ما قرن‌ها پیش به چنین کشف یا اختراعی دست یافته است. مجله دنیا نخستین وظیفه خود را مبارزه با چنین چشم‌پندگی‌ها و سوءتفاهم‌پراکنی‌ها قرار داده بود.

برای نمونه یکی از نویسندگان مجله قانون جاذبه نیوتون و «تطبیق» آنرا با یکی از ابیات مولوی بوسیله این باصطلاح علما مثال میزند، باین ترتیب: قانون جاذبه نیوتون حکایت از آن دارد که «هر دو جرم با قوه»

متناسب مستقیم با اجرام آنها و متناسب معکوس با مجذور فاصله آنها یکدیگر را جذب میکنند» و «دانشمند» محافظه‌کار ایرانی یک بیت از کتاب «مثنوی را بدنشان گرفته» و آنرا دلیل کشف این قانون بوسیله مولوی میدانند زیرا او گفته است:

ذره ذره کائدر این ارض و سماست

جنس خود را همچو گاه و کسریاست

و حال آنکه «خواننده مادی ما قطعاً میدانند که نیوتون در تحت چه شرایط محیط و چه اطلاعات بخصوص این قانون را بوسیله اندازه‌گیری تجربی و سنجش نتیجه گرفته است و مولوی هرگز بوسیله یک دم روحانی و یک جذبه عرفانی از وسط هوا نمیتواند این قانون را کشف نماید... بدیهی است که مقصود مولوی بیان یک میل و جذبه عمومی است و به جذبه جرمی کاری ندارد» و اساساً «در طبیعت جذب قطب‌های مختلف‌الجنس و در اجتماع میل زن و مرد... غلط بودن» این عقیده را اثبات میکند. نمونه دیگر اختلاط نظریات داروین با گفتار مولوی درباره «حرکت کمالیه روحانیت» است. مولوی گفته بود:

از جمادی مردم و نامی شدم	از نما مردم ز حیوان سرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
حملة دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملائک بال و پر
بار دیگر از ملک پزان شوم	آنچه اندر و هم ناید آن شوم

واضح است که مولوی، مانند عرفای دیگر، درجات تکامل از نباتی تا ملکی و بالاخره بازگشت به مبدأ مجهول را در ارتباط با عالم روحانی میفهمد و مطرح میکند. سخن او درباره «آنچه اندر و هم ناید بهیچوجه ربطی به تکامل موجودات زنده ندارد» زیرا داروین و همقطارانش بواسطه ترقی زیاد علوم طبیعی و پیدا شدن عده زیادی از فسیل‌ها و مقایسه دقیق زمان آنها با یکدیگر موفق شدند نشان دهند که در تحت تاثیر شرایط محیط موجودات تغییر شکل میدهند» و نه تنها عارفان عهد عتیق، که هیچ دانشمند علوم طبیعی نیز بدون در اختیار داشتن افزارها و اطلاعات علمی

امروزی نمیتواند به کشف قوانین تکامل موجودات زنده نائل آید. اما مجله دنیا در مورد ادبیات و فرهنگ کهن ایرانی در همین حد باقی نمیماند بلکه با سلاح ماتریالیسم دیالکتیک در اساس به جنگ تمام مقدسات فکری و فرهنگی و ادبی زمان خود می‌رود و هیچ بتی را هم از ضربت تبر خود بی‌نصیب نمیگذارد.

ادبیات و فرهنگ ما، که بطور عمده محصول دوران ملوک‌الطوایفی و حتی دوره شباتی است بدرد دورانی که ماشین‌های عظیم‌الجثه اروپائی برای بیدار کردن ما آوازه‌های مهیب سر داده و «اصول جدید ماتریالیسم در دنیای تمدن انقلاب فکری عجیب و غریبی ایجاد کرده» دیگر مطلقاً به کار نمی‌آید. در دستورات اوستا و مذاکرات رای و برهمن از نظر زندگی امروزی دیناری ارزش ندارد. فکری که آنروز بزرگ جلوه میکرد... در دنیای امروز که شروع به تشکیل جامعه‌های عاری از طبقات کرده است... مدیحه‌سرانی مثل قرون وسطی نمیتواند جزء آثار صنایع ظریفه عصر حاضر بشمار رود. در اثر پیشرفت تمدن و تغییر زمانه و تحول روابط و روحیات و افکار انسانی «از خواندن حافظ و سعدی و همقطاران‌شان دیگر آن احساسات در ما تولید نمیشود مگر اینکه سطح فکری خود را تا بعد آن دوره پائین آوریم». «برای حافظ مجسمه زیبایی "غزال رعنا" و "تولیان شوخ شیرینیکار شهر آشوب" بوده است» ولی هم او اگر امروز سر از گور بیرون می‌آورد و «از شیراز پا بیرون میگذارد» بدون شک در مورد دختران ورزیده موخرمائی آلمانی «که رنگ سفید بدنشان در اثر ورزش و وزش باد و تابش آفتاب کوهستان مانند مس سرخگون شده» عبارات و اصطلاحات و تعابیری غیر از اینها بکار میبرد.

گلستان سعدی محصول «وضعیت مادی» دوره‌ای است که «یک مشت ایلخان‌های بی‌سر و پای مغول» بر ایران حکومت میکرده‌اند و سعدی ناگزیر بوده که «با آن کلمات تملق‌آمیز فصیح و شیرین و دلکش در آداب قناعت و اصول درویشی... از طرفی مفتخواران را کمی به راه راست هدایت کرده و از طرف دیگر بار دوش توده را سبک نماید». این «تنها شاهکار

نشر فارسی» اینک در روزگار ما عبارات و جملات و کلماتی است که «از حیث معنی پوچ و فقط یک مشت مطالب اخلاقی پیش‌پا افتاده را با فلسفه قضا و قدر در بردارد و انسان را به دورویی و دروغ مصلحت‌آمیز، تقیه، درویشی و بداخلاقی راهنمایی میکند». اینگونه نوشته‌ها «بدرد همان اخلاف ایلخانان مغول و مشت‌تملق‌گو و وافوری میخورد که پشت کرسی آتش رشته بخورند و در جامعه بعلبک بجای دسر مزه‌مزه کنند» زیرا از مشکلات «جامعه‌ای که می‌خواهد با کار خود با ماشین‌های عظیم‌الجثه آمریکائی رقابت نماید» گرهی باز نمیکند.

«شاهنامه فردوسی با تمام آن عظمت و ابهتی که برای آن قائل هستند» صرفاً محصول شرایط مادی زندگی و هماهنگ با هدف‌های «امرای ملوک‌الطوایفی» است «که می‌خواستند با تولید احساسات وطن‌پرستانه قدرت را بدست گیرند و دیگر خراج به خلفا ندهند» و قهرمانان آن نیز دارای همان چهره‌هائی هستند که در آن زمان میشناختند و با دشمنان خود با همان سلاح‌هائی می‌جنگیدند که در دسترسشان بود. یل ارجمند فردوسی سر و سینه و پا و دست یلان را بضرپ شمشیر و خنجر و گرز و کمند می‌برد و میدرد و میشکند و می‌بندد ولی ارایش ماریا ردمارک نویسنده معاصر آلمانی که در جنگ بین‌المللی شرکت داشته از گاز خفه‌کننده و توپ‌هائی مانند «دیکه برتای» آلمانی و مسلسل‌های انگلیسی سخن میگوید که سربازان را گروه گروه از پا درمی‌آورند، و طبیعی است که در چنین عهدی رستم با سلاح‌های آتروزی خود نمیتواند به مقابله «گنرال فلدمارشال فن هیندنبورگ» برود.

ناصر خسرو می‌خواست «مذهب را با علم آشتی» دهد و برای اینکه نظارت اصحاب هیولی، از جمله محمد زکریا را رد کند در کتاب‌های «زاد المسافرین» و «وجه دین» خود از مذهب یاری میگرفت.

«خیام متحیر است و چنانچه از رباعیات وی برمیآید گاه مسلمان، گاه کافر، گاه جبری و گاه خداپرست است» و این تحیر او چیزی جز نتیجه تأثیر و تحمیل شرایط و محیط مادی نیست.

خلاصه کنیم: تمام آثار ادبی و هنری ازمنه کهن «جز یک مشت استخوان پوسیده متعفن چیز دیگر نیست. باید همه آنها را در موزه پشت شیشه گذاشت».

اما علی‌رغم همه اینها متولیان ادب و فرهنگ امروز ایران، که «یک مشت افیونی یا کهنه‌پرست و مرده‌پرست» هستند و «میخواهند با آب عرفان و شعر عقاید ایده‌آلیسم پوسیده را از اضمحلال قطعی محافظت کنند»، داد و فریاد راه انداخته‌اند که «ما طرفدار سیر قهقرائی هستیم، تمدن قدیم هند و ایران مافوق تمدن‌ها بود. برای ما صدای بلبل و گل و آب رکناباد و گلستان سعدی، خط نستعلیق، شفای بوعلی سینا و مسافرت با کاروان و غیره و غیره مافوق درجات تمدن است». کارهای بااصطلاح فرهنگی و تحقیقی اینها نیز مقداری «تحقیقات صد تا یک غاز از شرح حال فلان شاعر متعلق کاسه‌لیس و یا روده درازی و نقل جملات عربی» است و تا بحال «یک کتاب حسابی که بتواند پپای کتب محققین اروپائی برسد مثل... تحقیقات نلدکه راجع به فردوسی یا کریستنسن راجع به دروه ساسانیان نتوانسته‌اند از خودشان بیادگار بگذارند». اینها همچنان میخواهند که «امروزه... در مدارس عوض شیمی کیمیا و بجای هیئت جدید نجوم و رمل و اسطرلاب به شاگردان درس» بدهند. اما کمترین تردیدی نیست که فرهنگ دنیای جدید مانند «کنسرت‌های امثال بتهوون... کتبی مانند کتاب "زمارک"، خط لاتین و ماشین تحریر، علوم و نظریات جدید مانند فرضیه نسبی، اسلوب دیالکتیک، بالاخره اتومبیل، رادیو، آتروپلان و غیره و غیره وارد این سرزمین شده تمام مقدسات آنها را به پشت پنجره‌های موزه‌ها خواهد راند».

البته بر ما معلوم است که اگر هنوز «طرز نویسندگی و اصولاً کلیه هنرهای دیگر در این ششصد ساله اخیر» در ایران ما فرق اساسی نکرده‌اند بهیچوجه بمعنای صحت فکر و عقیده کهنه‌پرستان نیست بلکه دلیل آن صرفاً سکون و عقب‌ماندگی حیات مادی جامعه ما در این شش قرن است: «دهقان ایرانی هنوز هم با گاواهن زمین را شخم میزند و اجناس

ایرانی هنوز هم کمابیش با شتر حمل و نقل میشوند و کاسب ایرانی هم هنوز با منقل و کرسی خود را گرم میکنند. با اینهمه در اثر افزایش تماس جامعه ایران با اروپا، بخصوص پس از جنگ بین‌المللی که بازارهای این کشور با کالاهائی مانند «اتوموبیل و موتور و تراکتور و توپ و هزاران وسیله تولید جدید» آشنا شده نشانه‌های تحول و تغییر در «زندگی معنوی» و در هنر ما نیز بخوبی دیده میشود.

نویسنده مقاله "هنر در ایران جدید" پس از ذکر این نکات نوید میدهد که «موسیقی از دلپوسه دارد یک پا جلوتر میگذارد، تیاتر از دست امیرارسلان میخاهد خودش را نجات بدهد، نقاشی ما سعی میکند که از ریزه‌کاری و تقلید و کپی‌شاید راحت شود، ادبیات ما نیز در زد و خورد است که شاید قصیده و غزل را تبدیل به رومان و نوول و پيس کند». اما با اینهمه نگران است زیرا بگفته او «از ۱۰ هزار اتوموبیل و ۱۵ تراکتور و مثلاً ۵۰ کیلومتر راه‌آهن و صد عدد رادیو و هیچ تلویزیون و هیچ تراموای برقی و هیچ تراموای زیرزمینی توقع» زیادی نمیتوان داشت و بهمین دلیل است که در زمان ما «نوشین در تیاتر، مین‌باشیان در موسیقی، آندره سوره برگین (درویش نقاش) در نقاشی، هدایت در ادبیات» با همه استعداد و صداقتی که در کار خود دارند همچنان «خون جگر میخورند» و «یکی بر سر خودشان و یکی بر سر هنرهایشان میزنند» و باز هم موفقیت قابل ملاحظه‌ای بدست نمی‌آورند. عقب‌ماندگی حیات مادی جامعه ایران گذشته از اینکه فضای مادی تک و پو را بر این هنرمندان با استعداد تنگ کرده سبب شده که اینها هنوز هم «خطمشی‌ای برای خود تشخیص نداده و یک فکر منطقی مشخصی را تعقیب» نکنند. با وجود این نویسنده مقاله مطمئن است که اگر اینها «طرفدار یک عقیده منطقی» بشوند، از آنجا که «قوة» ایجاد هنر در آنها هست میتوانند از عهده برآیند» و هرکدام بنوبه خود یک «رول تاریخی بازی کنند».

نکته قابل ذکر و در عین حال تأثرانگیز در مورد ادبیات این زمان ایران اینست که مجله دنیا در ستون "مطبوعات جدید" مجموعاً فقط به

معرفی چهار کتاب، که دوتای آن هم از نوشته‌های صادق هدایت است، پرداخته و در اکثر شماره‌ها در این ستون به ذکر این جمله اکتفا کرده که «کتاب جالبی نیست» یا «کتاب قابلی در نیامده است». بدین ترتیب مجله اطلاع چندانی از آثار ادبی زمانه خود بدست نیندهد و گاه خواننده را به این فکر وامیدارد که شاید در این زمان واقعاً هم انتشارات فارسی قابل ذکری وجود نداشته است. با وجود این در مقدمه ترجمه کتاب «گل‌های سفید» (۶) اثر «استفان تسوایگ» این جمله بچشم میخورد که «در میان نویسندگان فعلی ایران فکری که خیلی رواج دارد بیان طرز فاسد و فاحشه شدن یک دختر جوان سالم است». و قضاوت مجله درباره این آثار نیز آنست که «این نویسندگان با فکر ساده و عاری از صنعت در رمان‌های غیرجالب این فکر را می‌پرورانند» و نظر خواننده را به دقت در کتاب تسوایگ و مقایسه آن با آثار نویسندگان ایرانی و علت اختلاف کیفیت این دو، که ناشی از تأثیر محیط مادی است، جلب میکند.

اما یادداشت‌هایی که درباره کتاب‌های معرفی شده نوشته شده با همه کوتاهی جالب و با نوع متعارف زمان بکلی متفاوت است. برای مثال در معرفی نمایشنامه «عدالت بشر» بقلم عصار (آشفته) مینویسد: این کتاب «میخواهد مطلق نبودن قوانین اجتماعی را نشان دهد» و ضمن تأیید «فکر مولف» تأکید میکند که «موامل محیط فکر وی را آزاد نگذاشته است که هنر تآتری خود را نشان دهد». یا در معرفی کتاب «تمدن اسلام» نوشته گوستاولویون ابتدا در مورد نویسنده بطنز و بتلخی مینویسد: «اسم این نویسنده را در هیچ دائرةالمعارفی نمیتوان پیدا کرد، اما شاید در وزارت خارجه فرانسه در شعبه شرق دوسیه‌ای راجع به این کتاب که قطعاً برای سیاست استعماری فرانسه خدمات شایانی کرده است پیدا شود». سپس در مورد خود کتاب با طنز باز هم گزنده‌تری چنین ادامه میدهد: «این کتاب ظاهراً از فرانسه به انگلیسی و از انگلیسی به عربی و از عربی به زبان

۶- در ایران با اسم «نامه یک زن ناشناس» شناخته شده است.

اردو و از زبان اردو به فارسی نامفهوم ترجمه شده است. پس غریب نیست که در ضمن این همه ترجمه کتاب موسوم به *La Civilisation Arab* یعنی تمدن عرب به "تمدن اسلام" ترجمه شده است.

مجله اما در مورد صادق هدایت و آثار او با توجه و تفصیل بیشتری سخن میگوید و در معرفی کتاب "سایه روشن" او که در این زمان انتشار یافته یادآوری میکند که او «از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ که کتاب انتشار داده» ولی با کمال تعجب «اسم او را هیچ جا نمیشنود» و خود بطنز میافزاید که «شاید فراموش کرده است که کتابها را در موقع انتشار با نهایت ادب و احترام به ادبا و متقدمین فاضل و غیره تقدیم کند». با اینهمه لحن انتقادی مجله از هدایت همچنان تند و تیز است و این انتقاد از همان طرح و خط روی جلد کتاب شروع میشود باین ترتیب که گویا هدایت «با خط فارسی دلکش دشمنی دارد». سپس در تشریح محتوای «نوول» این مجموعه به «ایده‌آل خودکشی»، که ناشی از «بی‌هدفی و بی‌مقصودی و بی‌علاقگی به جریان قضایای روزمره» است، به معتقدات مادی هدایت، به اعتقاد او دربارهٔ هرج و مرج و «بی‌نظمی در نظام عالم»، به سردرگمی او و به اینکه «هنوز یکی از بندهای خرافات را باز نکرده» اشاره میکند و در پایان میگوید از نظر هدایت همچنان روشن نیست که «پدران آدم بالاخره میمون‌های خونخوار و یا دو بچه میمون عاشق بوده‌اند». اما «ترانه‌های خیام» وقتی بدست مسئول ستون مطبوعات جدید میرسد که چند دقیقه بیشتر به پایان کار آن شعاعهٔ مجله نمانده و نویسنده فقط فرصت میکند که بنویسد در مقدمهٔ کتاب «خیام ماتریالیست قلمداد شده و ما مجبوریم در این موضوع بحث بیشتری بکنیم»، که لابد بمعنی آنست که این نظر هدایت قابل بحث است ولی این وعده هیچگاه وفا نمیشود و این بحث هیچگاه صورت نمیگیرد.

اما بجز این موارد، مجله یکبار دیگر در مقالهٔ مفصلی با عنوان «هنر در ایران جدید» به هدایت و آثارش باز می‌گردد و مینویسد که «هدایت در آثارش صلاح خود را در این دیده است که چشم‌پایش را هم بگذارد و بسیاری چیزها را که میفهمد نفهمیده بگیرد». با وجود این بر «تکامل

فکری هدایت از زمان انتشار "پروین دختر ساسانی" تا "غوغ ساهاپ" تکیه میکند و یادآور میشود که او در کتاب اخیرش «با دنیائی که در ایران زندگی میکند خوب آشنا شده» و همه چیز را بدرستی «زیر و زبر» شده می‌بیند با اینهمه به او ایراد میگیرد که او باز هم در مورد اینکه «چطور باید دنیای کن‌فیکون شده را درست کرد» مطلب را «ندیده و نشنیده» و نفهمیده» گرفته است.

غیر از معرفی کتاب در یکی از شماره‌های مجله بیش از یک صفحه تحت عنوان "هنر نو در ایران" به بحث درباره‌ی سه نمایشنامه تک‌پرده‌ای از عبدالحسین نوشین اختصاص داده شده است. این سه داستان، یا بقول مجله «سه تابلو» اقتباسی است از داستان‌های "زال و رودابه"، "رستم و قباد" و "رستم و ته‌مین"، که در ۱۳ مهر ۱۳۱۴ در تهران اجرا میشود. نقدنویس که این نمایش را «یک نمونه از هنر جدید در ایران» میخواند در آغاز از «کلام» ساده آن یاد میکند که بر خلاف معمول روز از «اصطلاحاتی مانند آرتیست شهبیر و ادیب ازیب و قریحه سرشار» و مانند اینها در آن دیده نمیشد و در پایان مینویسد: «این اولین تأثری بود که در ایران واقعاً میشد تأثر نامید».

مجله یکبار دیگر در مقاله "هنر در ایران جدید" به تأثر نوشین باز میگردد و به انتقاد از آخرین تأثر او بنام "مردم"، که اقتباسی از "توپاز" تألیف مارسل پانیول است میپردازد. در این مقاله با اینکه به «توانائی و استعداد» نوشین اذعان میشود و نویسنده مقاله او را اولین کسی میخواند که «میخواهد در ایران به تئاتر سر و صورتی بدهد» با وجود این در نقد کار او مینویسد که او «تحت نفوذ محیط و اجتماع» و نداشتن یک عقیده منطقی نوشته پانیول را بکلی تحریف کرده است و بر خلاف آنکه «در توپاز مارسل پانیول صریحاً از مردم دفاع میشود و به عوامل دیگر حمله میشود در "مردم" نوشین سلاح نویسنده بر علیه مردم بکار رفته است». و حال آنکه اگر او «طرفدار یک عقیده ثابتی بود تئاتر "توپاز" را بشکل "مردم" در نمیآورد».

از مقولات فرهنگی دیگری که مجله دنیا در ارتباط با ایران به آن پرداخته مسئله "زبان فارسی" است که در یک مقاله مستقل تحت عنوان "تغییر زبان فارسی" مورد بحث قرار گرفته است. در این مقاله ابتدا علل اجتماعی تاریخی پیدایش جنبش‌های مختلفی که برای پاک کردن زبان فارسی از عصر صفاریان و پس از آن درگرفته توضیح داده میشود. ارانی در مورد این جنبش فکری در عصر جدید آنرا ناشی از تقویت شوی‌نسیسم ضدعربی-اسلامی از یک طرف و احساس نیاز به لغت‌های تازه برای مفاهیم و پدیده‌های تازه علمی و اجتماعی که از فرنگ آمده و می‌آید از سوی دیگر میدانند و در اینجا ضمن یادآوری تفاوت میان وطن‌پرستی حقیقی، که بقول او «یک علاقه حساب‌شده منطقی» است، و شوی‌نسیسم، که «یک نوع بت‌پرستی است» دومی را پدیده‌ای معادل فاشیسم و بلکه بی‌مفتر از آن میخوانند. او با ذکر این نکته که خود در جوانی «بر حسب تقاضای سن و محدودیت معلومات بر محیط... تابع این نهضت بوده» و علاوه بر نوشتن مقالات در مجلات ایرانشهر و فرنگستان با دوستانش نیز به «فارسی ویژه» مکتوبه میکرده، خطاب به ساده‌لوحان متعصبی که «تقلید از برادران فاشیست خود کرده میخوانند یک قسمت از تاریخ را از میان ببرند» مینویسد همانطور که «بر خلاف عقیده نژادپرست‌ها هیچ نژاد ساده نیست، هیچ زبان هم جامد و مساوی حالت روز اولیه خود نیست». به شعاری که در اولین شماره مجله درباره کاربرد زبان متعادل آورده شده بود باز میگردد و مینویسد که در مجاز شناختن کاربرد کلمات عربی «ساده و معمولی» و لغات تازه و ضروری فرنگی غرض این نیست که «هر فکلی که یک کتاب لکتور تمام کرد و یا هر بچه آخوند که دو روز یک کتاب از معقول و منقول زیر بغل گرفت حق دارد هر لغت غیرضروری یا ناهنجار عربی و فرنگی بکار برد» بلکه باید به کاربرد «لغات عربی معمولی و سهل» و لغات علمی و اصطلاحات علمی اروپائی تن داد و در صورت لزوم بجای «لغات غلیظ» به «وضع لغات جدید در زندگی روزانه» اقدام کرد. و بالاخره اینکه ما چه بخواهیم و چه نخواهیم این جریان مسیر عادی خود را طی خواهد

کرد.

اما مهمترین مطلب اجتماعی و تاریخی مربوط به ایران که مجله زیر عنوان «عرفان و اصول مادی» در چند شماره به آن پرداخته مسئله پیدایش مذاهب ایرانی و سپس عرفان و علل مادی تاریخی آنهاست. خلاصه آن اینکه مذهب نیز مانند تمام پدیده‌های تاریخی تحت تأثیر شرایط مادی زندگی اجتماع پدیدار میشود و شکل میگیرد و تحول می‌یابد. مثلاً مذهب زردشت محصول دوران تبدیل زندگی چادرنشینی به زندگی دهاتی و شهری در ایران است و احترام به سگ و گاو به تأثیر آنها در زندگی مادی آنزمان ارتباط کامل دارد. این مذهب تحت تأثیر تشدید اختلافات طبقاتی میان اشرافیت و دهقانان و افزایش تجمل‌درباری و وقوع جنگ‌ها، بصورت عقاید عرفانی و در لباس میترائیسم در ۳۰۰ سال پیش از میلاد در ایران جلوه میکند که «ترک دین و جان و مال و نام و ننگ را در طریق عشق اول منزل میداند».

پس از آن ظهور مزدک و کیش اوست که در واقع «عکس‌العمل فشار و استبداد روحانیین (مغ‌ها) و نجباء زمان بود». بهمین ترتیب اسلام در اثر گسترش تجارت و ایجاد توسعه شهرها در شبه جزیره عربستان بوجود آمد و بدنبال انحطاط و انقراض امپراتوری‌های ساسانی و روم در قلمروهای ایران و قسمتی از اروپا گسترش یافت.

در زمان حاکمیت خلفای عباسی نیز در میان طبقاتی که میخواهند خود را از سلطه آنها نجات دهند «دو سلسله عقاید متوازی با هم تشکیل میشود: از یک طرف عرفان و اصول ایده‌آلیسم در مراکز ناامید و مأیوس و از طرف دیگر افکار طبیعیون و زنادقه در فلاسفه در ممالک دور از مرکز یا از اقوام مغلوب و غیرعرب امیدوار به تحصیل استقلال».

گذشته از اینها تشیع نیز بعنوان محصول تلاش امرای محلی ایران برای نجات از تسلط خلفای بغداد بوجود آمد، باین ترتیب که در قرن ششم در هر ایالت یا مملکت قلمرو اسلام یک دسته دهقان آزاد که توده اصلی را تشکیل میدادند به امر زراعت اشتغال داشتند و یکدسته از امرا، که معمولاً

قشونی دور خود جمع کرده از تأدیه باج به بغداد، یعنی مرکز خلافت سرپاز میزدند «ما فوق آنها قرار گرفتند». در این زمان توده متوسط شهری «نیز باندازه کافی نمو کرده در کاروان‌های تجاری معتبر محصولات ولایات مختلف یا ممالک غیراسلامی را حمل و نقل میکرد». در فضای حاکم اسلامی آنزمان امرا و طبقه متوسط تجار برای رهایی خود از حاکمیت بغداد و مخالفت با آن از راه مذهب وارد شدند و باین ترتیب مذهب تشیع در دنیای اسلام در ایران بوجود آمد.

چنانکه معلوم است تشیع در آغاز «هنوز لباس مذهبی در بر دارد» ولی بتدریج که درگیری و مخالفت با حاکمیت اسلامی بغداد شدت میگیرد مخالفین «در تحت لوای عرفا و زنادقه و طبیعیون» در می‌آیند. طرفداران عرفان همگی «از طبقه متوسط بودند... که در حقیقت به اصول عقاید اسلام پشت‌پا زده بودند یا اینکه به عقاید پان‌ته‌تسیم خود لباس اسلام پوشانیده بودند». علاوه بر اینها توده دهقان نیز به این عقیده گرویده و چنانکه تاریخ نشان میدهد «طرفداران عرفان در دهات ایران زیاد بوده اند». باین ترتیب می‌بینیم که عرفان، که از طرفی در جریان مخالفت و مبارزه با سلطه حاکمیت خلافت بغداد و از طرف دیگر بسود طبقات متوسط شهری و زارعین ایران و با الهام از فرهنگ مذهبی باستانی این کشور، شکل میگیرد چیزی جز محصول شرایط و تحولات زندگی مادی اجتماعی نیست. در حقیقت میتوان گفت وقتی منصور حلاج، که فردی از طبقه متوسط بود، از «اناالحق» دم میزند «قصدهش ادعای خدائی نیست بلکه پیام بر علیه قدرت و اهمیت مخصوص خدا» است و «اگر مرکز مقتدر خلافت... اقدام به کشتن وی میکند کاملاً برای حفظ قدرت مرکز خلافت است».

البته همانطور که انتظار میرود مجله و نویسندگان آن به پدیده عرفان نیز بعنوان یک پدیده تاریخی، که به تبعیت از تحولات حیات مادی اجتماعی تحول می‌یابد، مینگرند و بهمین دلیل است که نویسنده مقاله «عرفان و اصول مادی» خود در آغاز نوشته خویش یادآور میشود که «ما از ابتدا برای عرفان و تصوف تعریف معینی بیان نمیکنیم زیرا در هر یک از

دوره‌های تاریخی عرفان تعریف مخصوصی پیدا میکنند» و در زمان ما که عرفان علل مادی ترقیخواهانه و رزمجویانه خود را از دست داده به پدیده‌ای پوسیده و میان‌تهی و با بار منفی تبدیل شده، و دقیقاً بهمین علت است که نویسنده مقاله، که خود را آموزگار اصول علمی فلسفه مادی دیالکتیک و تبلیغ‌گر رزمجویی علیه پدیده‌های منفی و تسلیم‌طلب می‌شمارد و رو بسوی پیشرفت و ترقی دارد، برخلاف «عرفای شرق [که] برای کشف حقیقت مضمون «بنگی زدیم و سرّ اناالحق شد آشکار» را شعار خود قرار داده‌اند» می‌خواهد توده را از «مرض درویشی، قناعت، عزلت، اقیون و جنون خدائی» برحذر دارد و مردم را «به زندگانی مادی و نزاع برای حفظ حیات» برانگیزد.

۱۳۷۱/۹/۲۶

یادآوری

باید توجه داشت که این مقاله دو مشکل اساسی در بر دارد: یکی بعلت کمی وقت و بیشتر بعلت کمبود بضاعت علمی نویسنده مقاله در واقع بصورت یک توضیح ساده و مختصر از محتویات مجله دنیا درآمده و فاقد جنبه تحلیلی-انتقادی است؛ زیرا بگمان من در مواردی برداشت‌های نویسندگان یکجانبه و فاقد نرمش دیالکتیکی است که خود اینهمه به آن باور داشته‌اند. دیگر اینکه نتوانسته است چنانکه باید و شاید تمام مباحثی را که در مجله طرح شده با تمام ریزه‌کاری‌هایش منعکس سازد و بویژه در بحث مستقل درباره «ماتریالیسم دیالکتیک»، که در مجله بتفصیل و طی چند مقاله مورد بحث قرار گرفته، بسیار کوتاه آمده و تقریباً از سر آن گذشته است.

ضمیمه

فهرست مقالات مجله دنیا

شماره اول:	عنوان مقاله:
نام نویسنده:	دنیا
بی‌امضاء	علمی: اتم و بعد چهارم
ت. اراتنی	صنعتی: صنایع عظیم دنیای مادی امروز
احمد قاضی	فلسفی و اجتماعی: عرفان و اصول مادی (۱)
احمد قاضی	فلسفی و اجتماعی: ماشینیسم
ا. جمشید	هنری: هنر و ماتریالیسم
فریدون ناخدا	هنری: گل‌های سفید (ترجمه) (۱)
فریدون ناخدا	
شماره ۲	
حسین افشار	علمی: ماکسیم و می‌نیم انتگرال‌ها
احمد قاضی	علمی: تکامل، تبعیت به محیط و ارث
ابوالقاسم اشتری	صنعتی: بی‌سیم (۱)
ا. جمشید	فلسفی و اجتماعی: جبر و اختیار (۱)
ا. جمشید	فلسفی و اجتماعی: ارزش، قیمت و کار
فریدون ناخدا	هنری: گل‌های سفید (۲)
شماره ۳	
فریدون ناخدا	علمی: خوابیدن و خواب دیدن
حسین افشار	علمی: ماکسیم و می‌نیم انتگرال‌ها
ابوالقاسم اشتری	صنعتی: بی‌سیم (۲)

- | | |
|---|-----------------|
| فلسفی و اجتماعی: جبر و اختیار (۲) | ا. جمشید |
| فلسفی و اجتماعی: عرفان و اصول مادی (۲) | احمد قاضی |
| هنری: گلپای سفید (۳) | فریدون ناخدا |
| شماره ۴ | |
| علمی: زندگی و روح هم مادی است (۱) | احمد قاضی |
| صنعتی: هواپیمائی (۱) | د. رجیبی |
| صنعتی: عکس صورت | د. رجیبی |
| فلسفی و اجتماعی: عرفان و اصول مادی (۳) | احمد قاضی |
| هنری: گلپای سفید (۴) | فریدون ناخدا |
| شماره ۵ | |
| علمی: زندگی و روح هم مادی است (۲) | احمد قاضی |
| صنعتی: هواپیمائی (۲) | د. رجیبی |
| صنعتی: ماشینی که نوشته را میخواند | ابوالقاسم اشتری |
| فلسفی و اجتماعی: حقوق و اصول مادی | ا. جمشید |
| فلسفی و اجتماعی: یک شاهکار در اثر تعلیم و تربیت (ترجمه) | ایراندوخت |
| هنری: گلپای سفید | فریدون ناخدا |
| شماره ۶ | |
| ششماه مجله دنیا و انعکاس آن | دنیا |
| علمی: مشتری | ا. ن. |
| صنعتی: تلهویزیون | ا. نور |
| فلسفی و اجتماعی: ماتریالیسم دیالکتیک (۱) | ا. جمشید |
| فلسفی و اجتماعی: زن و ماتریالیسم | فریدون ناخدا |
| هنری: سن یک سیاهم (ترجمه) | ا. جمشید |

شماره ۷

علمی: فرضیه نسبی (۱)	ت. ارانی
صنعتی: کارخانه تولید برق	ابوالقاسم اشتری
فلسفی و اجتماعی: ماتریالیسم دیالکتیک (۲)	احمد قاضی
هنری: تاریخ‌سازی در هنر	احمد قاضی
هنری: هنر نو در ایران	ف. ن.
هنری: کریزوتروپیس	ف. ن.

شماره ۸

علمی: فرضیه نسبی (۲)	ت. ارانی
صنعتی: برج ایفل	نورالله بهبهانی
فلسفی و اجتماعی: ماتریالیسم دیالکتیک	احمد قاضی
فلسفی و اجتماعی: پول از نظر اقتصادی و
اهمیت آن در اجتماع فعلی (۱)
هنری: سالتاپرونویس

شماره ۹

علمی: فرضیه نسبی (۳)	ت. ارانی
علمی: اجسام رادیو اکتیو مصنوعی	ت. ارانی
فلسفی و اجتماعی: پول از نظر اقتصادی و
اهمیت آن در اجتماع فعلی (۲)
فلسفی و اجتماعی: بشر از نظر مادی (۱)

شماره ۱۰ و ۱۱ و ۱۲

علمی: تاریخ علوم	ا. خ.
صنعتی: اتومبیل
فلسفی و اجتماعی: بشر از نظر مادی (۲)

۱۰۰

دنیای روشنگر...

فلسفی و اجتماعی: اقتصاد و سیاست
اقتصادی سال ۱۹۳۴
...: هنر در ایران جدید
...: تفسیر زبان فارسی	دنیای
...: تکامل موجودات زنده	ا. جمشید